

## پیدایش انسان « سود خواه »

درفر هنگ ارتائی- سیمرغی

از گوهر خود ، افزایش یافتن ، « سود » هست

سود ، خودگستری تخم ، یعنی ، گستاخی است

گستاخی = vista-axv

از سیمرغ خود-افشان ( لن بغ )

تا اهورامزدای سود خواستار

یکی از مقولات پرتلاطم فلسفه ایران ، مقوله « سود » است که بدون درک امواج پُر نشیب و فرازان ، نمیتوان مسائل انسانی را در فرهنگ ایران دریافت . نقاشی که سود خواهست بسراغ کشیدن سیمرغ ( ارتا ، خدای ایران ) میرود که « جفت بادو ابر » است ، و « باد ناگرفتنی و ناپیدائست که در ابر پیدا » ، هر لحظه صورت دیگر به خود میگیرد . ولی :

چه سود که نقاش کشد صورت سیمرغ

چون در نفس بازپس ، انگشت گزانش

چون این نقاش ، سود خواهست ، و می بیند که هر صورتی که از سیمرغ میکشد ، صورت سیمرغ نیست ، مشغول گزیدن انگشت خود میشود و همیشه از کارش پشیمانست ، چون هیچگاه به سودی که از کشیدن سیمرغ ، میخواهد نمی رسد . سود سیمرغ ، دردگردیسی و گوناگون شدن و تحول و فوران سرشاریش هست ،

ولی نقاش میخواد سیمرخ را دریک صورت ، سفت وثابت وپایدار کند. آیا ما نیز اگر مفهوم خود را از « سود» کنار بگذاریم ، ودنبال چنین مفهومی از سود نرویم ، از تعریف «حقیقت» در همه پدیده ها ، نجات نخواهیم یافت، چون در خواهیم یافت که « تعریف کردن هر حقیقتی » دچار در دسر میشود ؟ **هیچ حقیقتی را نمیشود ، تعریف کرد، چون حقیقت ، غنی و پُر ولبریز و ناگنجیدنی هست . و ما چون « سود خواهیم » و « چنین مفهومی از سود داریم » دنبال چنین حقیقتِ روشنی میگردیم که سفت وثابت است . حقیقتی که برای ما روشن شد ، برای ما سود میآورد . ما خواستار چنین حقایقی هستیم . این سود خواهی است که ما را در درک حقیقت ، گمراه میسازد . نقاش عطار هم در کشیدن سیمرخ ، سودی میخواد که دچار نومیدی میشود. او نباید از کشیدن سیمرخ دست بکشد، بلکه نباید از کشیدن سیمرخ ، چنین سودی بخواد . عطار که دیوانگی و عشق به خدایش را ، تنها سود جهان میداند ، نتیجه میگیرد که برای چنین سودی باید همه زیانها را بشکاید. سودی که عطار میخواد، همه جهان را تبدیل به « زیان و گزند» میکند. این سود خواهی، جهانی را پراز گزند میکند :**

درره « سودای تو » که سود جهان است

سود دل آنست کز زیان نشکاید

او در عشق و دیوانگی و شیفتگی هم ، سود میخواد، و سود خواهی ، کار عقل است . او در عشق و دیوانگی هم دست از سود خواهی نمیکشد. حتا سود خواهی در عشق ورزی و دیوانگی نیز هم میماند ! این چه عقلیست که دنبال دیوانگیست و دیوانگی برایش، سود میشود ؟ و با چنین عقل سود خواهست که در می یابد که اگر عقل را بفروشد ، بسودش هست :

عقل بفروش و جمله حیرت خر که تورا سود، زین خرید آید

آیا عقل ، که بنیادش « سود خواهی» است ، در پایان ، در اثر همین « سود خواهی » ، به فکر دور انداختن خودش نمیافتد . نه تنها عطار و حافظ و مولوی و.... دچار این تلاطم معنا در مقوله « سود» بودند ، بلکه این تلاطم فلسفی در فرهنگ ایران ، زود آغاز شده است . معنا (=چیم ) در هر مفهومی و پدیده ای، مواج است. با تلاطم معنا در هر مفهومی و پدیده ای ، تفکر بنیادی که فلسفه باشد ، پیدایش می یابد . چرا یک مفهوم و مقوله ، ناگهان ، معنای دیگر ، بلکه معنای وارونه پیدامی کند . چرا همان مفهوم دیروز ، امروز ، معنای دیگر میدهد؟

با زرتشت ، درک **حقیقت** که در فرهنگ اصیل ایران از تصویر « **جفت باد وابر**» مشخص میشود ، عوض گردید ، و با « روشنی بیکران » پیوند یافت . حقیقت ، باید روشن باشد . چیزی روشن است ، که مرزهایش بریده است ، یا « **کرانه مند** » است. هیچ پدیده ای و رویدادی ، به خودی خودش ، روشن نیست ، بلکه هنگامی روشن میشود که از پیرامونش بریده ( کرانمند) بشود. پس هرچه روشن شدن ، یک قطعه یا پاره هست . کسیکه جهان را روشن میکند ، جهان را تکه پاره میکند . کرانیدن karenitan ، از هم بریدن و برآندن ، و شکافتن و پاره کردنست. به عمل جراحی که عمل پاره کردن باشد karenishnih میگفتند . برترین شکل از هم پاره کردن ، کارزار **kaar-e-chaar** است که **جنگ و خونریزی و کشتار میباشد** . در کارزار که جهاد باشد ، دوست از دشمن ، خیر از شر ، زشت از زیبا ، ژی از اژی ، بریده و روشن میشود . انسان در جهاد و کشتار ، بر معرفتش میافزاید و روشن تر میشود و روشنتر میکند ! انسان با دشمن میجنگد و آنها را میکشد ، و خودش را به کشتن میدهد ، تا گیتی را روشن کند ، تا حقیقت ، روشن شود ، تا روشنگر جهان باشد . در آموزه زرتشت ، خیر (= ژی) و شرّ ( اژی = ضد زندگی ،

زیان وگزند ( در همان آغاز، از هم جدا و متضاد باهم، یعنی « از هم پاره و شکافته و کرانمندند»، و از این رو هست که « روشن هستند، و خرد، کاری جز برگزیدن یکی از « این از هم بریده ها » و جنگیدن با دیگری ندارد. در بریدن از هم، یکی سودمند و دیگری، گزند و زیان آور میشود. ما از اصطلاح « روشنی بیکران» در متون زرتشتی، روشنی بی انتها و بی نهایت میفهمیم، در حالیکه « روشنی اهورامزدا و زرتشت » روشنی است که بیایند بریدن و گسستن و پاره کردن است، چون « کران»، معنائی دیگر دارد که ما می انگاریم. روشنی اهورامزدا و زرتشت، روشنی کراننده، روشنی از هم برنده و پاره کننده و شکافنده هست، یعنی « کرانمند» است. روشنی زرتشت و اهورامزدایش، روشنائیست که از « بریدن و شکافتن و پاره کردن و متضاد کردن همزاد = بیما» (یا خود اهورامزدا از اهریمن) ایجاد شده است، ولی او نمیخواهد که بدان اعتراف کند که kareniitar = پاره کننده و برنده و شکاف دهنده است، چون بریدن در فرهنگ ایران، اینهمانی با « کشتن» دارد، و کسی که میکشد، « اژی = ضد زندگی» است.

این اصطلاح روشنائی بیکران، در اصل، روشنی انگرا an-aghr = anaghraan نامیده میشود است که به غلط به « بیکران» ترجمه شده است، در حالیکه به معنای « بدون آتش = بدون تخم = بدون زهدان» است. روشنی اهورامزدا، روشنی زایشی نیست. فرهنگ ارتائی ایران برشالوده اینهمانی زایش با بینش یا رویش با بینش، قرارداد است. بینشی، بینش حقیقی است که از گوهر خود انسان، زاده بشود. بینشی است که از سرشت و گوهر خود انسان (مردم = مر + تخم)، بر او افزوده میشود، و خود افزائی، همان سود مییابد. « روشنی ان- انگرا» ی زرتشت، بر ضد چنین بینشی بود. « اگر» در کردی به معنای

آتش و در فارسی به معنای تهیگاه و سرین ( زهدان ) است و انگرا در سانسکریت اینهمانی با « انگرا » دارد و به معنای حبه زغال و « مارس = بهرام » است . حبه زغال، اینهمانی با تخم دارد. «اگر» که آتش یا آذرباشد، در هزوارش به معنای زهدان وزن آموزگار است . پس روشنی اهورامزدا ، روشنائی است که زائیده وروئیده نشده است و از «آتش = تخم ونی = زهدان» نیست. بینش یا روشنی از انسان که تخم ( مر + تخم ) است نمی روید ، بلکه این روشنی را باید اهورامزدا، به تخم یا حبه زغال بتابد . در صیدنه ابوریحان نیز میتوان دید که « عنقر » که همان آگرو انگره باشد ، به معنای نی یا بردی است . از آنجا که در فرهنگ ارتائی ، تخم ، دوانه وجفت وهمزاد است ، روشنی انگرا ، به معنای آنست که روشنائی که از جفتی یا پیوند ( از تخم ، از مردم ) ، پیدایش نیافته است، بلکه درست بیان روشنائی است که از بریدگی وشکافتگی وجدائی و « پیوند ناپذیری » پیدایش می یابد .

ولی چرا همین روشنائی کرانمند ، روشنائی که اصلش، کرانه مندی و بریدگی است ، روشنائی بیکران خوانده شده است ؟ و چرا صفت اصلی اهورامزدا ( بندهش ، بخش نخست، 8 ) سود خواستار ( خواهنده سود ، منفعت خواه ) هست ؟ خواستار سود بودن خدا ، چه معنایی دارد ؟ چرا سیمرخ « خود افشان = لن بغ » را که در خود افشاندن ، درک خود افزودن ، درک سود بودن میکند، ناگهان طرد کرد و هوا خواه اهورامزدای « سود خواستار » شد ؟ با چنین خدائی که خواستار سود است، انسانی تازه نیز پیدایش می یابد که در سود خواهی ، هستی والای خود را درمی یابد ، نه در خود افشانی و خود افزائی .

با این روشنی است که چنین خدائی وچنین انسانی ، « خواستار سود » به مفهوم ومعنایی متفاوت از « سود » در فرهنگ

ارتائی هستند ، و از سیمرغی که هم باد وهم ابرهست و هر لحظه ، به خود، صورتی دیگر میدهد ، روبرمیگردانند .

« سود » در فرهنگ ارتائی- سیمرغی ، بکلی معنا و محتوای دیگری دارد که در آموزه زرتشت ویزدانشناسی مزدیسنائی . با شناخت این درک متفاوت و متضاد از مقوله « سود » است که میتوان تاریخ تحولات فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی و حقوقی و اخلاقی ایران را دریافت . **مفهوم بنیادی و اصیل « سود »** ، برغم مفهوم تازه ای که از آموزه زرتشت پیدایش یافت ، فرهنگ ایران را **معین میساخت** ، نه **مفهوم زرتشت** . بهترین گواه بر آن ، شعر « درخت آسوریک » هست که یک شاعر زرتشتی در مبارزه با سیمرغیان یا خرمدینان سروده است . سور و سورستان ، به جوامع سیمرغی یا زرخدائی درگستره ایران زمین و فراسوی ایران گفته میشده است . **درخت خرما و نی ، هردو پیکریابی سیمرغ بودند**، از این روبه هردو یک نام داده میشود ( قصب = کازبه = کس به = نای به ) .

شاعر زرتشتی در این چکامه ، « بُز » را پیکریابی ارزشهای زرتشتی میگیرد ، و « نی » را پیکریابی خرمدینی = سیمرغی = آسوری . آنگاه این دو، که نی و بُز باشند ، در پیکار باهم ، ویژگیهای خود را برمی شمارند . البته از دید شاعر زرتشتی ، بُز در این ویژگیها به مراتب ، برتر از « نی » هست ، چون برای مردمان سود بخش تراست . سراسر وجودش و آنچه از او پیدایش می یابد همه اش، «سود» هست . ولی این شاعر، فراموش کرده است که نی و بُز، هردو ، از مفهوم « سود » ، یک معنارا میگیرند . نی و بُز، هردو ، سود را در این میدانند که گوهرشان ، افزایشده ، یعنی سود است . هیچکدام ، دم از « سود خواهی، خواستار سود بودن » نمیزند . هردو ، از سود آوری ها و سود رسانیها ی خود به مردمان ، رجز میخوانند . هردو میگویند که

من از تو برترم ، چون « سود رسانترو سود آورترم » . این اندیشه که هر انسانی باید پیکریابی سود یا « خودافزاینده» باشد، اجتماع ایران را هزاره ها پایدار و نیرومند نگاه داشت . این درست گواه بر آنست که زرتشتی نیز بر غم مفهوم اهورامزدا از « سود » ، هنوز در بستر فرهنگ ارتائی، میاندیشید و در آن ، ارزشهای زندگی خود را می یافت . هیچکدام از آنها ، دم از « سود خواهی و سود خواستاری خود » نمیزند . شاعر زرتشتی ، نا آگاهانه در همان بستر فرهنگ ارتائی، دم از سود آورتر بودن موعمن به زرتشت ، به مردمان میزند، ولی گواهی به سود آوریهای پیروان « نای به = سیمرخ » نیز میدهد . علت هم اینست که واژه « افزودن = af-zutan = af-zūtan» در فرهنگ ایران، از همان ریشه « سود » ساخته شده است و انسان ( مردم = مر + تخم ) چون سرشت گیاهی دارد، طبیعتا ، افزاینده ، یا به عبارت دیگر « سود آور سود بخش» است .

فطرت گیاه ( همه جهان و همه خدایان ، در فرهنگ ارتائی، گوهر گیاهی داشتند ) ، شعله کشیدن و افزودنست، افزاینده است ( و خشیدن ، که روئیدن باشد این دومعنی را با هم دارد) . افزودن، با اصل پروسرشارو غنی بودن « تخم = اخو = خو = چیتره = بون » جفت هستند . افزاینده بودن ، به معنای « لبریزو سرشار بودن » است . ویژگی « اخو axv » در فطرت و طبیعت انسان ، پری و سرشاری یا به سخنی دیگر، خود افزائی یعنی « سود » هست . گستاخی vista-axv به معنای « خود را گستردن و افزودن » هست . همچنین فرخی farr- = farna-hva axv ، افزودن برگ ها و پرها ، از تخم است . این از سرشت خود ، افزوده شدن ، سود بود . دی ( روز بیست و سوم ) که همان « دیو » و همان سیمرخست ، نامش « جانفزا » هست . دی یا دیو، خدائیبست که گوهرش، خود افزودن است . درهرجانی ، همان

اخواست که آتش و تخم جان میشود، و خود را میافزاید . پس  
جای شگفت نیست ، هنگامیکه مولوی با درک چنین پُری و خود  
افزائی و سرشاری گوهر انسان میسراید که :

**چو آفتاب شوم آتش و ، زگرمی دل  
چو ذره ها ، همه را مست و عشقبازکنم  
فراخ تر ز فلک گشت ، سینه تنگم  
لطیف تر ز قمرگشت ، چهره زردم  
دکان جمله طبیبان خراب خواهم کرد  
که من ، سعادت بیمار و داروی دردم  
شرابخانه عالم ، شده است سینه من  
هزار رحمت ، بر سینه جوانمردم**

همین جانفزائی یا گستاخی یا فرخی هست که فطرت انسان ،  
در هیچ نقشی و صورتی و در هیچ قالبی نمیگنجد ، و تابع و عبد  
و مطیع هیچ معیاری نمیگردد، یا به عبارت دیگر، کرانه پذیر،  
تعریف پذیر، صورت پذیر نیست . اینست که به انسان میگوید

ترا که معدن زر، پیش خود همی خواند

نمی روی و ، .... قراضه ز خاک می چینی

این چنین انسانی را نمیتوان با بریدن و پاره کردن و تعریف  
پذیر کردن و صورت ثابت بدو دادن ، و طبق یک معیار در آوردن ،  
روشن کرد. اینجاست که مفهوم « سود خواستار بودن اهورامزدا »  
معنای خود را فاش و آشکار میسازد . چگونه خدای افشاننده ( بغ ،  
لن بغ = لنبک ، ارتای خوشه ، امر و amru و چمرو ) ، خدائی که  
گوهرش ، سود یا خود افزائی af-zutan بود ، ناگهان منفعت  
خواه و سود جو شد ، و گوهر وارونه پیدا کرد ، با آنکه خود را  
هنوز افزاینده میخواند ؟



## معنای « سود خواستاری » چیست ؟ کاستن همه اعمال انسان ، به اعمال باغایت

اینکه اهورامزدا ، خواستار سود میشود ، بیان تلاش برای نهادن زندگی درگیتی و اجتماع ، برپایه « غایت » است . سود، معنای « غایت » پیدا میکند. «غایت» و «هدف» ، دو مفهوم ازهم متفاوتند . « سود» یا خود افزائی ، در فرهنگ ارتائی ، برپایه یقین و اعتماد بر گوهرِ خود انسان استوار است . گوهر و تخم انسان ، خود افزا هست ، سود هست . « سود خواستن » اهورامزدا ، که تعیین غایت نهائی برای همه اعمال و افکار انسانست ، در تضاد با مفهوم « سرشاری و غنا و پُری فطرت انسان » است که در سرشت خود افزوده شدنش ، سود هست . خواستن سود از انسان و از تاریخ و از اجتماع ، که تعیین غایت عمل و فکر باشد، استوار بر عدم اعتماد بر « سرشاری و غنای انسانها و گیتی و اجتماع و تاریخ » هست . انسان باید در صرف نیرویش، صرفه جوئی کند، چون بی بود ( گدا) هست . انسان باید زندگی را برپایه این بنا کند که « افزاینده ، و خود افزا » نیست . انسان نباید از گوهر و فطرت خود بیفزاید و سر برافرازد و بگسترده و فراخ شود ، بلکه ، به عمل و فکر خود، راستای غایت را بدهد و بکوشد در نیروهای کم و ناچیز خود ، تا میتواند صرفه جوئی کند . سود ، ناگهان معنای عملی را می یابد که برای رسیدن به یک غایت ثابت و سفت کرده میشود . البته انسان ، کمتر، بدین شیوه عمل میکند . عمل های انسانی، پیآیند سرآزیر شدن نیروهای سرشار انسانند . نیروهای سرشار انسانند که در اعمال گوناگون ، راه فوران و « بیرون رفت و پیدایش » می یابند . اساسا ، شادی و خوشی انسان ، در اعمالیست که نیروهای سرشارش از آنها

فرومیریزند ، و انسان در آن اعمال ، به فکر رسیدن به سود غائی نیست، بلکه شادی خود آن عمل درپیدایش فطرتش، اورا خرسند میسازد ( این خود افزودن ، معنای اصلی سود بوده است ) شادی عمل، بهترین سودش هست . رسیدن به سود در آن اعمال، روی حساب نیست . انسان، در عمل و در فکر، همیشه « بازی » میکند ، یعنی با همه چیزها « جفت » میشود . فطرت انسان ، کاری و اندیشه ای را می پسندد که گوهر بازی، گوهر عشق ( مهر ) دارد . هر بازی ، در گوهرش ، عشقبازیست .

بازی ، سودمند است ، ولی انسان ، برای رسیدن به سود غائی ، بازی نمیکند . انسان، عملی را ترجیح میدهد بکند که جفت شادی و خوشی است . اعمال سودمند به معنای غایت دار کردن، تن دادن به اعمالیست که انسان در آنها ، رسیدن به هدف را، بر رنج و درد و غمی که آن اعمال با خود دارند ، ترجیح میدهد . طبعاً انسان، از اعمال غایتی ، به دشواری کام می برد و همه آنها ، تکلیف و وظیفه و ریاضت وزهد میگردند .

و در این اعمال باید از شادی و خوشی و کام ، چشم بپوشد. برای جبران کردن این نقص اعمال غایتی ، پایان نادیدنی و ناگرفتنی آن اعمال را با « پادشاهای بسیار بزرگ » جفت میسازند ، تا با این خیال و امید، تن به اجرای اعمال سودمند و غایتی بدهد . خیال و امید ، رنج و ناکامی اعمال غایتی را تسکین میدهد . اعمال سودمند غایتی ، همیشه با « فطرت انسانی که در عمل شاد » پیدایش می یابد ، گلاویز و درستیزند . اینست که ادیان نوری که استوار بر مفهوم « روشنی در بریدگی » هستند ، از خطر وجود این دو گونه اعمال در کنار هم، آگاهند. آنها میدانند که فطرت انسان که کشش بسوی « عمل شاد ، یا عمل در سرشاری طبیعت خود » دارد ، « اعمال غایتی و عاقبتی و آخرتی » را تا میشود نادیده میگیرد، و در هر فرصتی که طبیعتش ، شکوفاشود، آنها را زیر پا

میگذارد . اینست که آنها میکوشند به هر ترتیبی شده ، سراسر اعمال انسان را ، اعمال سودمندِ غائی سازند . بدینسان همه اعمال ، تکلیفی ساخته میشوند . زندگی، تکلیف میشود ( یعنی در واقع ، دوزخ = دژ + اخو) . چنین خدائی با غایتی ساختن جهان وتاریخ و خلقت ، همه اعمال شاد را که بیان سرشاری انسان هست ، نابود میسازد . بدینسان ، فلسفه « عمل و اندیشه برشالوده سرشاری انسان » را نابود میسازند . **اینکه نخستین صفت اهورامزدا ، سود خواستاری میشود ، همین سودمند سازی به معنای غایتی ساختن سرپای زندگی و سرپای هستی درگیتی هست .**

روشنی بیکران نیز ، این معنارا دارد که از این پس ، باید همه چیزها، از این روشنی ، ساخته و خلق شوند . به عبارت دیگر، همه باید از هم بریده و پاره شوند ، یا دوست یا دشمن ، یا خیریا شرّ، یا دُرُوند یا اشون ، یا کافریا موعمن ، یا خودی یا ناخودی ، یا اهریمنی یا اهورامزدائی شوند، و همه کارها و اندیشه ها و گفتارها، غایتی ، یعنی « ضد سرشاری فطری، ضد درک شادی درخود عمل و ازخود عمل » شوند . شادی و خوشی ازخود عمل و درخود عمل، باید بریده و پاره کرده شود ، و به پایان ( غایت ، درپهلوی او دوم  $afdom=awdom$ ، یعنی بی تخم نامیده میشود. یعنی هنگامی که دیگر تخم، یا جهان جسمانی= استومند نیست ) انداخته و حواله داده شود . اینست که هر عمل غایتی ، کارزاری یعنی جهادی درخودش میشود( جهاد با اعدا عدو خود در نفس )، چون کرانیدن یا پاره کردن فطرت انسان، ازپیدایشش در عملست ( کارزار، همان کرانیدن است) .

اهورامزدا ، سود خواستار است . به عبارت دیگر، میخواهد که گستره هستی و زندگی وتاریخ و جامعه ، و همه کارهای انسان، غایتی بشود . فقه اسلامی نیز، مانند تلمود، سراسر کارهای

انسانی را غایتی میسازد . درست سکولاریته ، روند ضد غایتی سازی کارواندیشه وگفتار انسان، در اغلب گستره هاست .

« سود= غایت » درنهایت ( او دوم ) است که از همان آغاز، خواسته میشود . معرفت نیک وبد ، در همان دید، یا درک نخست میان ژی واژی ، درآموزه زرتشت هست ، ودر همین معرفت ، باید همیشه سفت وثابت واستوار بماند . برگزیدن در نخستین معرفت یابی نیک وبد ، ازخرد ، حق برگزیدن مداوم را میگیرد .

گزیدن که «ویچیتن» که عمل جدا کردنست ، در فرهنگ ایران ، معنای « گزیدن در جستجوکردن » را داشته است ، چون کارخرد درآغاز، خود همان جدا کردن دوجیزبه هم پیچیده وبه هم بسته است و تا خرد این جداسازی را انجام نداده نمیتواند برگزیند . تنها « یکبارگزیدن وسپس دست از جستجو کشیدن و در همان معرفت ، ثابت ماندن » ، زدودن گوهرخرد، ازخرد است . خرد، غربال کننده یا بیزنده ، یا همیشه جوینده است . ولی درسود خواهی یا غایت خواهی ، درآموزه زرتشت، خرد، فقط یکبار حق وتوانائی برگزیدن را دارد، وباید ازآن پس، همیشه ازاین حق دست بکشد و قدرت برگزیدن ازآن پس، از او گرفته میشود . غربال بودن ، ازگوهرخرد ، حذف میگردد . با خواستن چنین سود یا غایتست که « خط مستقیم از آغازتا به سرانجام ( اودوم ) کشیده میشود » و انسان باید دراین « راه مستقیم همیشه روشن» همیشه بماند، ونیازی به خرد بیزنده وجوینده وآزماینده ندارد که با کلید، میتواند درهای بسته را بازکند وبا ترازویش، همه چیزها را بکشد وبسندد .